



Kharazmi University

Biannual Journal of  
Metaphysical Investigations,  
Vol.3, No. 6, Autumn & Winter 2022-2023

## Intertextuality and Religious Language<sup>1</sup>

Fatemeh Akbarpour Kiyasari<sup>2</sup>  
Mahdi Ghiasvand<sup>3</sup>

### Abstract

In addition to structure, Kristeva emphasizes the two components of subject and language to obtain meaning. Based on these two important components of Kristeva's thought, which form the basis of the formation of intertextuality, the discussion is examined in two axes. Considering that the meaning is the result of cooperation and connection between language and subject, what is the purpose of understanding the meaning of religious propositions and basically the language of religion in both written and spoken forms? Does intertextuality provide a way to understand the meaning of the language of religion? As a result, we realize that the use of intertextuality in the field of religious language cannot achieve a single meaning due to the dynamics of the language and the subject of Kristeva's thought.

**Keywords:** Julia Kristeva, Post Structuralism, Intertextuality, Subject, Meaning, Religious language.

---

<sup>1</sup> . **Research Paper**, Received: 16/5/2022; Confirmed: 24/8/2022.

<sup>2</sup> . MA in Philosophy of Religion, Kharazmi University, Tehran, Iran,  
(eshragh.fatemeh@yahoo.com)

<sup>3</sup> . Assistant Professor of Philosophy, Kharazmi University, Tehran, Iran,  
(mahdi.ghiasvand@khu.ac.ir)

### **Introduction**

The main topic of the present article is whether the theory of intertextuality in its classical form and narration formulated by Julia Kristeva, the author of the word intertextuality - can be used as a way to understand the meaning of language and religious texts? And that using intertextuality can achieve a single, complete and final meaning? And assuming meaning, what will be the state of objectivity in understanding the language of religion and religious texts? We have also answered the question that by emphasizing the intertextuality of texts, such as the dynamics and continuous processing of texts, during intertextuality, can the meaning of the text be equated with the author of the text? To gain meaning, Kristeva emphasizes the two components of subject and language alongside structure. Based on these two important components of Kristeva's thought, which form the basis of the formation of intertextuality, the discussion is examined in two axes. Given that meaning is the result of cooperation and connection between language and subject, what is the purpose of understanding the meaning of religious propositions and basically the language of religion in both written and spoken forms? Does intertextuality provide a way to understand the meaning of the language of religion? As a result, we find that the use of intertextuality in the Valley of the Language of Religion cannot achieve a single meaning due to the dynamics of the language and the subject of Kristeva.

From Kristeva's point of view, language is introduced as a signifying process that is formed by two signs and symbols, and as long as the language is related to a living being, which Kristeva introduces as the subject of the speaker, it will be meaningful. While emphasizing the two-way relationship between the language and the subject, she also insists on the inseparability of the two and believes that the language will find meaning by using the subject, and the subject will find identity by using the language, and according to this, the speaking subject is the product of the denotation process of language and as Language is composed of two symbolic dimensions, Kristeva's emphasis on this two-way and inseparable relationship means that the speaking subject is dynamic and fluid like language, and according to Kristeva's interpretation, it is in the process, in such a situation, the speaking subject, due to its dynamics and uncertainty, and the stability of the mentality will use the language in a different way every time and a different meaning will be obtained from the previous

meaning, also considering the fact that the text as a part of the language in Kristeva's view has an intertextual nature and is always being produced. Subject and text as a form of language will always contain dynamic meaning. The dynamics of language, text, subject and meaning in Kristeva's intertextuality will have results that we will mention below.

- Lack of originality of language and text,
- Failure to achieve a single, complete and definitive meaning,
- The historicity of understanding the meaning of the language of religion,
- Lack of objectivity of language and meaning.

### **Conclusions**

In Kristeva's post-structuralist thought, meaning is the result of the cooperation of language and subject in addition to pure structure. Also, Kristeva's emphasis on the two-way relationship between language and subject and their inseparability, despite the dynamics of both, will have the following consequences: lack of originality of language and text, Failure to achieve a single and definite meaning, the historicity of understanding the meaning of religious language, Lack of objectivity of language and meaning. Therefore, the use of intertextuality in understanding the meaning of religious language causes a lack of objectivity in understanding the meaning of religious language and the negation of intertextuality as a method for understanding the meaning of religious language.

### **Resources**

- Allen, Grraham (2000), *Intertextuality*, Routledge.
- Kristeva, Julia (1974), *La Révolution du langage poétique*, seuil, Paris.
- Kristeva, Julia (1981) *Sémiotikè-Recherches Pour une Sémanalyse*, Le Language cet inconnu Points Essais.
- Kristeva, Julia (1984), *Revolution in Poetic Language*, Columbia University Press.
- McAfee, Noelle (2004), *Julia Kristeva*, Routledge, New York and London
- Moi, Toril (1986), *the Kristeva Reader*, New York, Columbia University Press.



دوفصلنامه علمی پژوهش‌های مابعدالطبیعی،  
سال سوم، شماره ۶، پاییز و زمستان ۱۴۰۱

## بینامتنیت و مسأله زبان دین<sup>۱</sup>

فاطمه اکبرپور کیاسری؛<sup>۲</sup> مهدی غیاثوند<sup>۳</sup>

### چکیده

مسأله اصلی مقاله پیش‌رو این است که آیا نظریه بینامتنیت در شکل و روایت کلاسیک آن، یعنی آن‌چنان‌که ژولیا کریستوا، واضع لفظ بینامتنیت، آن را روایت و صورت‌بندی کرده است می‌تواند در حکم یک روش برای فهم معنای زبان و متون دینی به کار آید؟ و اینکه با به کارگیری بینامتنیت می‌توان به یک معنای واحد، کامل و نهایی رسید؟ و به فرض حصول معنا، وضعیت عینیت فهم زبان دین و متون دینی چگونه خواهد بود؟ ضمناً به این پرسش نیز پاسخ داده‌ایم که با تأکید بر ویژگی بینامتنی متون، همچون پویایی و فراوری مداوم آنها، در جریان بینامتنیت، معنای متن می‌تواند همان مقصود نویسنده متن باشد؟ کریستوا بر دو مؤلفه سوژه و زبان در کنار ساختار، برای حصول معنا تأکید دارد با تکیه بر این دو مؤلفه مهم کریستوایی، که اساس شکل‌گیری بینامتنیت را تشکیل می‌دهد، بحث در دو محور بررسی می‌شود: ۱. با در نظر گرفتن این نکته که معنا حاصل همکاری و پیوند زبان و سوژه است، عینیت فهم معنای گزاره‌های دینی و اساساً زبان دین در دو شکل مکتوب و گفتاری آن، به چه نحو خواهد بود؟ ۲. بینامتنیت امکان روشی برای فهم معنای زبان دین را فراهم خواهد کرد؟ در نتیجه در خواهیم یافت کاربست بینامتنیت در وادی زبان

۱. مقاله پژوهشی، تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۲/۲۶؛ تاریخ تایید: ۱۴۰۱/۶/۲.

۲. کارشناسی ارشد فلسفه دین، دانشگاه خوارزمی، تهران، ایران (نویسنده مسئول).

(eshragh.fatemeh@yahoo.com)

۳. استادیار گروه فلسفه، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه خوارزمی، تهران، ایران.

(mahdi.ghiasvand@khu.ac.ir)

دین به موجب پویایی زبان و سوژه سخن گو کریستوایی امکان حصول یک معنای واحد را نخواهد داشت. با توجه به این نتیجه عینیت فهم معنای زبان دینی فرضیه‌ای نادرست است و بینامتنیت در قامت یک روش برای حصول معنا به کار نخواهد آمد.

**کلیدواژه‌ها:** ژولیا کریستوا، پساساختارگرایی، بینامتنیت، سوژه، معنا، زبان دین.

### ۱. مقدمه: روایت کریستوایی «بینامتنیت»

اصطلاح بینامتنیت توسط ژولیا کریستوا، ضمن معرفی باختین مطرح گردید. این اصطلاح از کلمه لاتین (Intertexto) برگرفته شده است و به معنای خزش در تاروپود است که به ویژگی متون برای ارتباط متن با متون دیگر اشاره می‌کند. کریستوا این اصطلاح را در سال ۱۹۶۶ و ضمن بهره‌مندی از اندیشه نشانه‌شناسی سوسور و مکالمه‌گرایی باختین طرح کرده است. تأکید اصلی کریستوا در بینامتنیت بر متن است. او ضمن تعریفی که از متن ارائه می‌دهد دو مؤلفه بهره‌وری و بینامتنیت را ویژگی متن معرفی می‌کند: «متن یک بهره‌وری و یا یک فرآوری است، به این معنا که رابطه آن با زبانی که در آن قرار دارد بازتوزیعی (تخریبی - سازنده) است. جایگشت متون بینامتنی است. در فضای یک متن چند گزاره برگرفته از متون دیگر یکدیگر را قطع و خنثی می‌کنند» (Kristeva, 1981, p67). از این حیث هر واژه‌ای در متن بینامتنی است و برای درک معنای واژه باید به روابط واژه و متن با متون دیگر نیز توجه کرد. «این همان نکته مورد تأکید کریستوا در بینامتنیت است که از آن به‌عنوان «جایگشت» (Transposition) و انتقال از یک یا چندین نظام نشانه‌ها به یک یا چندین نظام نشانه‌های دیگر دلالت دارد» (مک آفی، ۱۳۹۲، ص ۴۹). ایده اصلی کریستوا در بینامتنیت این است که یک متن دیگر به‌طور یک کل مستقل در نظر گرفته نخواهد شد، بلکه محصول تعدادی گفتار و متون قبلی است که از قبل موجود بودند. در نظر کریستوا بینامتنیت به مفهوم دلالت و معنا در زبان اشاره دارد، از آن جهت که زبان از ماهیتی مکالمه‌گرا برخوردار است و معنا از ارتباط متن با متون قبلی حاصل می‌شود.

بنابراین رابطه بینامتنی همواره در هر متنی وجود دارد. کریستوا متن را به عنوان یک فرآیند تولیدی معرفی می کند که «محل تلاقی نقل قول ها است. او معتقد است هر متنی جذب و دگرگون سازی متون دیگر است» (Kristeva, 1981, p106). مطابق اندیشه کریستوا نویسنده متن خالق اصلی متن نیست و نویسنده پیش از آن که خالق متن باشد خواننده متن است. او متن را از متونی که از قبل موجود بودند جمع آوری می کند. بر این اساس متون چیزی جز بازتألیف متون از پیش موجود نخواهد بود. می توان گفت یک متن تنها به واسطه خواندن حاصل می شود؛ متنی که در لحظه وجود دارد در حقیقت متنی است که به واسطه همه متون پیش از خود موجود است که توسط خواننده تولید می شود. نظریه بینامتنیت بر عدم استقلال متن تأکید دارد. از این جهت متن نمی تواند به عنوان یک نظام ایستا و بسته عمل کند. بر این اساس بینامتنیت عاملی است بر پویایی متن، که معتقد است تولید متن هیچ گاه پایان ندارد و همواره در فرآیند بازسازی است. از آنجایی که متن همواره توسط خواننده در حال تولید است، می توان گفت معنای متن توسط خواننده دریافت می شود. پویایی متن و خاصیت بینامتنی آن موجب می شود که متن همواره توسط خوانندگان بی شمار خوانده شود و به تناسب خوانندگان متعدد معنای متعددی حاصل شود. «سرشت بینامتنی متون همواره خوانندگان را به مناسبات متنی تازه ای رهنمون خواهند شد» (آلن، ۱۳۹۲، ص ۱۴).

به بیان دیگر پویایی متن و پویایی خواننده موجب خواهد شد که در یک متن هیچ فکر اصیلی که توسط یک نویسنده واحد تولید شده باشد وجود نداشته باشد و هیچ معنای واحدی نیز وجود ندارد که توسط یک خواننده واحد کشف گردد. طرح بینامتنیت از سوی کریستوا در اواخر دهه ۶۰ با گذر از جریان ساختارگرایی (Structuralism) به پساساختارگرایی (Poststructuralism) هم زمان شده است. جریان پساساختارگرایی که کریستوا مدعی تاثیرگذاری در شکل گیری آن بوده است، تنها به ساختار محض برای

درک پدیده‌ها اکتفا نمی‌کند و حصول معنا را مستلزم کشف و به‌کارگیری عناصر و عواملی می‌داند که فراتر از ساختار قرار دارند. کریستوا با تعلق به چنین جریانی معتقد است که دو عنصر تاریخ و سوژه سخن‌گو عناصری هستند که علاوه بر ساختار در حصول معنا نقش قابل توجهی ایفا خواهند کرد. این جریان درک جدیدی از تاریخ ارائه می‌دهد و تاریخ را به‌عنوان متن در نظر می‌گیرد؛ چنانچه کریستوا بینامتنیت را «شیوه‌ای برای ثبت تاریخ در ما» معرفی می‌کند که «تاریخ را به ساختارگرایی و متن‌ها و تفسیرهای یتیم و تنه‌ایش وارد می‌کند» (کریستوا، ۱۳۸۹، ص ۱۶۴).

شناخت دقیق اصطلاح بینامتنیت کریستوایی مرهون شناخت اصطلاحات دیگری همچون «سوژه سخن‌گو» (le sujet parlant) «امر نشانه‌ای» (Semiotic)، «امر نمادین» (Symbolic)، «متن ظاهری» (Phenotext)، «متن زایشی» (Genotext)، «کورا» (Chora) و «معنازایی» (Significance) است که در ادامه به معرفی این اصطلاحات خواهیم پرداخت.

## ۲. سوژه سخن‌گو

دغدغه اصلی کریستوا معنا است. او با نگاهی خلاقانه و متفاوت از پیش، معنا را حاصل تلاقی دو عنصر زبان و سوژه معرفی می‌کند. بر این اساس کریستوا معتقد است مطالعه و فهم زبان بدون در نظر گرفتن زبان اساساً ناممکن است. او زبان را در ارتباط با سوژه در نظر می‌گیرد و معناداری زبان را حاصل ارتباط آن با سوژه می‌داند. «زبان تا وقتی معنادار است که با یک موجود زنده، که همان سوژه است در ارتباط باشد» (برت، ۱۳۹۷، ص ۱۰). کریستوا معتقد است سوژه و زبان رابطه‌ای متقابل دارند. سوژه زبان را به کار می‌گیرد و با کاربست زبان شکل می‌گیرد و موجب معناداری زبان می‌شود. «تحولات زبان موجب تحول در وضعیت سوژه نیز خواهند شد» (Kristeva, 1974, p13).

بنابراین اساساً نظریه کریستوا در باب زبان در حقیقت نظریه‌ای در باب سوژه و مطالعه زبان مبتنی بر مطالعه سوژه است و بدون توجه به چنین سوژه‌ای و رابطه متقابل آن با زبان اساساً مطالعه زبان ناممکن خواهد شد، سوژه مد نظر او «سوژه سخن گو» نام دارد، سوژه‌ای که همواره در فرآیند (le sujet en procès) است.

«سوژه سخن گو سوژه‌ای در برابر «خود» کاملاً آگاه از نیات خویش و خودمختار در جهان است که با خود و شعور خود هدایت می‌شود» (مک آفی، ۱۳۹۲، ص ۱۴). رویه خلاقانه کریستوا موجب شده تا سوژه‌ای متفاوت از نوع نگرش پیشین ارائه دهد و تصور حاکم تا به آن روز در خصوص سوژکتیویته را به چالش بکشد. «بینامتنیت همان شکاف سوژکتیویته است» (کریستوا، ۱۳۸۹، ص ۱۶۸). سوژه متفاوت کریستوا، که با تأثیر از اندیشه هگل معرفی می‌شود، سوژه‌ای ناخودآگاه، برخوردار از نیروی حیات و تابع تاریخ، فرهنگ و زبان است و به سبب تبعیت از این امور، سوژه در شکل‌گیری هستی انسانی کمک می‌کند. در حقیقت کریستوا «به‌جای ارائه الگویی ثابت و منسجم درباره «خود» (self) الگویی پیشنهاد می‌کند که همواره در فرآیند و نامتجانس است» (مک آفی، ۱۳۹۲، ص ۷۲).

با شرحی که گذشت به‌صراحت می‌توان گفت سوژه (Subject) نقشی محوری در بینامتنیت کریستوایی دارد؛ سوژه‌ای پویا که در ارتباطی دوسویه با زبان قرار دارد. سوژه‌ای که زبان را به کار می‌گیرد و هم به‌واسطه زبان شکل می‌گیرد. معناداری زبان به‌واسطه به‌کارگیری زبان توسط سوژه و شکل‌گیری سوژه به‌واسطه کار بست زبان، موجب می‌شود تا کریستوا زبان و سوژه را در ارتباطی دو سویه و کاملاً متقابل در نظر بگیرد و اساساً درک یکی را در گرو درک دیگری می‌داند، او در ابتدا به جریان شکل‌گیری زبان اشاره می‌کند و از آنجایی که زبان و سوژه رابطه‌ای دوسویه دارند در حقیقت به شکل‌گیری سوژه نیز می‌پردازد.

### ۳. فرآیند دلالتی زبان

کریستوا زبان را یک «فرآیند دلالتی» معرفی می‌کند. مک آفی توضیح می‌دهد که کریستوا هیچ‌گاه تعریف صریحی از اصطلاح فرآیند دلالتی ارائه نمی‌دهد، اما آن را «به‌منظور شرح شیوه‌هایی به کار می‌برد که رانه‌ها و انرژی‌های بدنی از آن طریق برون‌فکنی می‌شوند و در جریان استفاده از زبان تخلیه می‌شوند، او این اصطلاح را در اشاره به شیوه‌ای به کار می‌گیرد که کردارهای دلالتی از آن طریق سوپراکتیویته و تجربه ما را شکل می‌دهند» (مک آفی، ۱۳۹۲، ص ۳۱). کریستوا به دو وجه زبان اشاره می‌کند که این دو وجه زبان در حقیقت سازنده زبان خواهند بود. او از این دو وجه زبان با عنوان «کردار دلالتی» یاد می‌کند: «۱. زبان به‌عنوان بیان واضح و قاعده‌مند معنا، ۲. زبان به‌عنوان انگیزش احساس یا به‌طور مشخص‌تر تخلیه رانه‌ها و انرژی‌های سوژه» (همان، ص ۳۳).

کریستوا این دو وجه را به ترتیب «امر نمادین» (Symbolic) و «امر نشانه‌ای» (Semiotic) معرفی می‌کند. به این بیان هنگامی که سوژه سخن گو درصدد بیان معنا به‌نحو واضح و روشن برمی‌آید، در حال به کارگیری وجه نمادین زبان است. این وجه زبان همواره در زبان دانشمندان و ریاضی‌دانان حضور دارد، اما اگر بنا باشد معنا از انعطاف بیشتر و عدم قطعیت برخوردار باشد وجه امر نشانه‌ای زبان است که در خدمت سوژه سخن گو درخواهد آمد. مشابه آنچه در شعر و موسیقی نمود پیدا می‌کند، «بینامتنیت به امر نشانه‌ای دسترسی دارد، یعنی آن واقعیت فرازبانی روان که همه معانی از آن ناشی می‌شود.» (کریستوا، ۱۳۸۹، ص ۱۶۶) او این دو وجه «نمادین» و «نشانه‌ای» را بعد ناهمگون زبان معرفی می‌کند که سازنده فرآیند دلالتی هستند و طی این فرآیند است که زبان شکل می‌گیرد و معتقد است این دو وجه از یکدیگر جدا نخواهند شد و همواره بر رابطه دیالکتیکی بین این دو وجه زبان تأکید دارد که رابطه‌ای همیشگی است. به بیان دیگر زبان به‌طور طبیعی حاوی هر دو وجه امر نشانه‌ای و امر نمادین است. «از آنجایی که سوژه نمی‌تواند به‌تنهایی نمادین یا

نشانه‌ای باشد، بنابراین نظام دلالتی که توسط سوژه تولید می‌شود نمی‌تواند منحصرأً نشانه‌ای و یا منحصرأً نمادین باشد، چراکه سوژه در گرو هر دو امر نشانه‌ای و امر نمادین است» (Kristeva, 1974, p22). کریستوا معنا را حاصل تعامل و پیوند این دو وجه زبان می‌داند و معتقد است اگر بین این دو وجه جدایی حاصل گردد بزرگ‌ترین نتیجه آن بی‌معنایی و پوچی خواهد بود. اگرچه که این دو وجه از یکدیگر جدایی‌ناپذیرند، اما امر نشانه‌ای به نوعی بر امر نمادین مقدم است. وجه نشانه‌ای زبان مربوط به دورانی است که کودک بین خود و مادر قائل به تشخیص و تفکیک نیست. زبان در این مرحله تنها با وجه نشانه‌ای اش حضور داد و کودک هنوز به یک سوژه تبدیل نشده است. بنابراین امر نشانه‌ای مقدم بر زبان وجود دارد، اما از آن جهت که کودک باید به یک سوژه سخن‌گو تبدیل شود نیازمند تفکیک میان خود و مادر است، که این مرحله در مرحله دیگری از رشد کودک رخ می‌دهد و زبان در این مرحله با وجه نمادین خود نیز حضور خواهد داشت. تأکید کریستوا بر رابطه کودک و مادر نشانگر این امر است که زبان و سوژه، هر دو حاصل یک فرآیند مادی هستند که این فرآیند بستری برای حفظ و دوام حیات سوژه خواهد بود.

#### ۴. تقدم معنا بر زبان

کریستوا در ادامه بحث خود به مفهوم کورا اشاره می‌کند. او این مفهوم را از رساله تیمائوس افلاطون اتخاذ کرده است. افلاطون در این اثر و در ضمن بحث از چگونگی شکل‌گیری جهان از واژه کورا استفاده می‌کند. او کورا را «از نوع مکان، پذیرنده و دایه هر تکوین یافتن و شدن» (افلاطون، ۱۳۹۸، ج ۳، ص ۱۸۶۳) معرفی می‌کند. کریستوا بازتعریفی از مفهوم کورا ارائه می‌دهد. او با به تصویر کشیدن شکل پویایی از کورای افلاطونی، معتقد است کورا مرحله‌ای است که سوژه در آن شکل می‌گیرد. کورای کریستوایی فضایی است که کودک پیش از ورود به جهان در آن حضور دارد و در این مرحله است که بدون استفاده از زبان نمادین و یادگیری زبان، نیازهای خود را برطرف

می‌کند. او معتقد است کودک در این فضا با استفاده از زبان نشانه‌ای و در یک رابطه همزیستی با مادر ارتباط برقرار می‌کند و قدرت تشخیص «من» را ندارد. او قادر نیست بین هویت خود و هویت دیگری تمایز قائل شود. به این مناسبت ریشهٔ زبان را در کورای نشانه‌ای می‌داند. کودک در کورا هنوز به یک سوژه تبدیل نشده است، اما سوژه در این فضا در حال شکل‌گیری است. او دنیایی را تجربه می‌کند و معنایی را درک می‌کند که به واسطهٔ امر نشانه‌ای و به‌طور پیش‌زبانی است که «فرآیندهای اولیه» نامیده می‌شود (Kristeva, 1984, p25). بنابراین سوژه قبل از شکل‌گیری در کورا به سر می‌برد که کریستوا آن را سراسر نشانه‌ای و پر از طنین و آهنگ، که توسط مادر تولید می‌شود، معرفی می‌کند. بر این اساس کورا مقدم بر زبان وجود دارد و به‌نوعی مادرانه تلقی می‌شود، چراکه کودک در آن با وجه نشانه‌ای زبان و در ارتباط با مادر حضور دارد، تا زمانی که به مرحله‌ای از رشد برسد و با به‌کارگیری زبان نمادین، که کریستوا آن را وجه پدرانه نام‌گذاری می‌کند به سوژه تبدیل شود. بنابراین تا زمانی که زبان به امر نمادین تبدیل نشود و در قالب نشانه‌ای بماند تمایزی میان سوژه و ابژه وجود ندارد. بر این اساس «وجه نشانه‌ای، که ریشه در کورا دارد مقدم بر وجه نمادین است» (Ibid, p27)، که ریشه در زبان دارد. کریستوا با معرفی کورا قصد دارد تا نحوهٔ شکل‌گیری سوژه خود را توضیح دهد، سوژه‌ای که سخن‌گو است و همواره پویا و در فرآیند است. توجه به این نکته ضروری است که کورا پس از شکل‌گیری سوژه و ورود به وجه نمادین زبان از بین نخواهد رفت و مختص به دوران خاصی از زندگی کودک نیست، بلکه همواره در مسیر زندگی کودک قبل از سوژه شدن و بعد از سوژه شدن جریان دارد. کریستوا کورا را پویا و سیال می‌داند و همین امر موجب پویایی سوژهٔ سخن‌گو خواهد شد.

## ۵. زیربنای زبان

چنانچه اشاره شد روایت کریستوایی بینامتنیت با تأکید بر متن و بررسی چگونگی پیدایش آن طرح گردیده است. همان‌طور که کریستوا سوژه را متشکل از دو وجه امر نشانه‌ای و امر نمادین می‌داند، متن را نیز دارای دو جنبه معرفی می‌کند که این دو جنبه از متن با دو وجه سوژه در ارتباط هستند. «متن زایشی» (Genotext) زیربنای زبان است و متن ظاهری (Phenotext) اشاره به زبانی دارد که برای برقراری ارتباط مورد استفاده قرار می‌گیرد» (Kristeva, 1984, p87). به بیان دیگر متن زایشی آن جنبه از متن است که در ارتباط با امر نشانه‌ای است و آن بخش پویای متن است که به تعبیر مک آفی موجب جنبش و جنبندگی میان کلمات می‌شود و از قیدوبند قوانین امر نمادین سرپیچی می‌کند. اما متن ظاهری در حقیقت آن بعد دلالتی زبان است که به قواعد نحوی اشاره دارد و با امر نمادین مرتبط است که سعی در بیانی صریح دارد. «رابطهٔ میان امر نشانه‌ای و امر نمادین به بافت تکه پارچه‌ای شباهت دارد که از دو رشته نخ متفاوت تشکیل شده‌اند، آن رشته‌هایی که با رانه‌های جسمانی و حدسیات بافته شده‌اند، به نظم نشانه‌ای زبان و جنبه‌ای که به متن زایشی معروف است تعلق دارند. در مقابل آن دسته از عناصر زبان که از دل قیود اجتماعی، فرهنگی و قواعد نحوی و سایر قواعد پدیدار می‌شوند، نظم نمادین یا همان متن ظاهری را آشکار می‌سازند، اما پویایی زبان که دائماً در نتیجه کاربردهای فردی، اجتماعی و تاریخی تغییر می‌کند موجب تمایز آن از بافت ایستای پارچه است» (بَرت، ۱۳۹۷، ص ۱۵). مک آفی نیز معتقد است که «یک متن در دو سطح عمل می‌کند سطح امر نشانه‌ای متن زایشی، که مؤلف در آن سطح رانه‌ها و انرژی نشانه‌ای‌اش را آشکار می‌کند و سازمان می‌دهد، و سطح امر نمادین متن ظاهری، که یک ارتباط ساختارمند و قطعه‌ای قابل بازنمایی است» (مک آفی، ۱۳۹۲، ص ۴۷). به این بیان متن زایشی آن بخش از متن است که بستر را برای پویایی و زایش متن فراهم می‌کند و از طریق ارتباط با امر نشانه‌ای زبان در

سوژه سخن‌گو تحولاتی ایجاد می‌کند که موجب می‌شود سوژه از وجه نمادین و قانون‌مند زبان سرپیچی کند. بدین ترتیب سوژه نیز می‌تواند پویا و در جریان باشد و مرزهای مشخص و قواعد مشخصی برای خود در نظر نگیرد که در شکل‌گیری بینامتنیت و حصول معنا مؤثر است، که در ادامه به این بحث بیشتر خواهیم پرداخت. به‌صراحت می‌توان گفت وجه نشانه‌ای زبان همان وجهی است که زمینه پویایی متن و تحقق بینامتنیت را رقم می‌زند. پس متن زایشی همان جنبه پویای متن است که بینامتنیت با آن سروکار دارد.

## ۶. معنازایی

از دیگر اصطلاحات پساساختارگرایانه کریستوا، که در شکل‌گیری بینامتنیت مؤثر است، اصطلاح «معنازایی» است. چنانچه اشاره شد او معتقد است زبان هنگامی معنادار است که حاصل پیوند میان دو وجه نمادین و نشانه‌ای باشد، «معنازایی به عملی اشاره دارد که در زبان و از طریق تبیین‌های نامتجانس وضعیت‌های نمادین و نشانه‌ای انجام گرفته و متن را توانا می‌کند» (همان، ص ۱۸). معنازایی به‌طور صریح به پیوند میان امر نمادین و امر نشانه‌ای اشاره دارد. او معنازایی را فرآیندی دلالتی تلقی می‌کند که از دلالت زبانی متمایز است و معنایی که از این طریق حاصل می‌شود چیزی متفاوت و فراتر از معنایی است که به‌واسطه واژگان و به طریق معمول حاصل می‌شود. بنابراین معنازایی فرآیندی دلالتی است که حاصل ارتباط و تعامل دو وجه امر نشانه‌ای و امر نمادین است، و موجب می‌شود متن به چیزی دلالت کند و معنایی را بیان کند که زبان روزمره از بیان آن ناتوان است. اما چنان‌که اشاره شد امر نشانه‌ای و امر نمادین سازنده زبان، سوژه و معنا هستند. هنگامی که امر نشانه‌ای وارد جریان دلالت می‌شود درصدد است تا وجه آن بخش صریح، قانون‌مند و منظم را که همان وجه نمادین است، سرکوب کند و همراه بخش نشانه‌ای موجب معنازایی، تکثر و تعدد معنا شود. دلیل این معنازایی این است که سوژه همواره در فرآیند قرار می‌گیرد و از آن جهت که هر سوژه‌ای از یک وجه نشانه‌ای تشکیل شده که همواره

متاثر از اختلالات وجه نشانه‌ای است و همین امر موجبات پویایی سوژه را فراهم می‌کند. بنابراین سوژه، عنصری پویا و زایا است و واحد نیست. بنابراین سوژه سخن‌گو سوژه‌ای همواره پویا است و سوژکتیویته در این سوژه صورتی ثابت و قاطع نخواهد داشت. این پویایی سوژه و تولید هرباره‌ی سوژه و سوژکتیویته به‌روشنی ثابت خواهد کرد که زبان همواره در حال تولید است و به‌تبع آن معنا نیز همواره در حال تولید است در نتیجه معنای موجود قطعیت خود را از دست خواهد داد و معنای جدید همواره در حال زایش است.

## ۷. سوژه و زبان

ژولیا کریستوا به عنوان یکی از افراد موثر در شکل‌گیری جریان فکری پساساختارگرایی معتقد است که معنا با اتکا به ساختار صرف حاصل نخواهد شد. ورای ساختار عوامل دیگری نیز برای حصول معنا وجود دارد، دو عامل سوژه و تاریخ عواملی بودند که او در کنار ساختار برای نیل به معنا بر آن تأکید دارد. چنان‌که شرح آن گذشت سوژهٔ خلاقانه کریستوا یا همان سوژه سخن‌گو، سوژه‌ای ناآگاه از نیات خویش است، این سوژه ارتباطی متقابل با زبان دارد، زبان را به کار می‌گیرد و به آن معنا می‌بخشد و به‌واسطه به‌کارگیری زبان و در فرآیند دلالتی زبان شکل می‌گیرد. در نظر کریستوا رابطهٔ زبان و سوژه بسیار تنگاتنگ است چنانچه فهم یکی در گرو فهم دیگری است. زبان بدون سوژه‌ای که آن را به کار گیرد و درک کند معنا نخواهد داشت، سوژه نیز بدون کاربست زبان هیچ‌گاه شکل نخواهد گرفت.

کریستوا ضمن پرداختن به دو وجه زبان در حقیقت به جریان شکل‌گیری سوژه می‌پردازد. بنابراین سوژه سخن‌گوی کریستوایی سوژه‌ای است که با و از طریق زبان شکل می‌گیرد. کریستوا زبان را دارای دو وجه امر نشانه‌ای و امر نمادین معرفی کرده است. این تقسیم‌بندی روان‌شناسانه و زبان‌شناسانه بر این نکته تأکید دارد که چیزی مقدم بر زبان وجود دارد که معنا را می‌سازد و کریستوا آن چیز را امر نشانه‌ای معرفی می‌کند. وجهی از زبان

که کودک در دوران کودکی و پیش از شکل‌گیری زبان از آن بهره می‌برد و با مادر ارتباط برقرار می‌کند و از طریق آواها و طنین‌ها نیازهای خود را در ارتباط با مادر برطرف می‌کند. او این وجه زبان را از آن جهت که ریشه در کورا دارد، کورای نشانه‌ای می‌نامد و معتقد است این وجه از زبان همواره برساننده معانی است. کودک پس از طی دوران آوایی و نشانه‌ای و در مقطعی از رشد، زبان را به کار می‌گیرد که وجه امر نمادین زبان است. در این مرحله است که سوژه با به کارگیری زبان شکل می‌گیرد. اما با به کارگیری زبان و ورود به وجه نمادین آن، وجه امر نشانه‌ای از بین نخواهد رفت، بلکه امر نشانه‌ای وارد وجه نمادین زبان می‌شود و به واسطه‌ی این ورود و پیوند است که وجه نمادین زبان نیز معنا خواهد یافت. این دو وجه همواره به یکدیگر پیوند خورده‌اند و قابل تفکیک نخواهند بود. امر نشانه‌ای همراه با امر نمادین در ادامه مسیر در سوژه وجود دارد، چراکه پیوند این دو وجه به سوژه در کشف معنا کمک خواهد کرد و اساساً معنا حاصل پیوند این دو وجه زبان است. اما وجود وجه نشانه‌ای در سوژه موجب می‌شود تا سوژه همواره تحت تأثیر وجه پویای امر نشانه‌ای، که در ارتباط با متن زایشی است قرار گیرد که کریستوا از آن به عنوان زیربنا و عامل پویایی زبان یاد می‌کند.

بر این اساس و طبق اندیشه کریستوا زبان هنگامی معنا دارد که توسط سوژه سخن گو به کار گرفته شود، از آن جهت که سوژه و زبان رابطه‌ای متقابل دارند. سوژه با به کارگیری زبان شکل گرفته است و از جهت اینکه هر سوژه‌ای دارای وجه نشانه‌ای زبان است، پویا است. سوژه با سوژکتیویته‌ای که پویا است، شکل قاطع و ثابتی نخواهد داشت. «تمام تلاش ما برای به کارگیری زبان به گونه‌ای شفاف و قاعده‌مند مستلزم این است که ما سوژه‌هایی قاعده‌مند، با مرزهایی مشخص و روشن باشیم. ولی چنین تلاش‌هایی دائماً توسط برخی عناصر کردار دلالتی ما از هم گسسته شده و بر هم می‌خورند» (مک‌آفی، ۱۳۹۲، ص ۳۰). بنابراین هم زبان و هم سوژه‌ای که زبان را به کار می‌برد هر دو پویا هستند.

کریستوا این پویایی سوژه را با عنوان سوژه در فرآیند معرفی می‌کند. او زبان و سوژه را به هیچ عنوان ایستا تلقی نمی‌کند، سوژه در و از طریق فرآیند دلالتی زبان ساخته می‌شود، فرآیندی که همواره پویاست و با به‌کارگیری زبان سوژه نیز محصول همان فرآیند خواهد بود پویا خواهد شد و در فرآیند قرار خواهد داشت. کریستوا با تکیه بر پویایی سوژه و زبان به این نکته دست می‌یابد که معنا نیز همواره پویا و همواره در حال زایش است. زبان هر باره در فرآیند دلالتی جدید، سوژه‌ای جدید خلق می‌کند که آن سوژه جدید زبان را به کار می‌گیرد، به این نحو زبان جدید و معنای جدیدی حاصل خواهد شد. بر این اساس و با توجه به پویایی زبان و سوژه و تأثیر و تأثر این دو بر یکدیگر معنای ثابتی در نظر گرفته نخواهد شد، چراکه در هر زمانی امکان شکل‌گیری سوژه و زبان جدیدی وجود دارد که معنای جدیدی را حاصل خواهد نمود و تصور شکل‌گیری یک معنای واحد، کامل، اصیل و نهایی اساساً باطل است.

اما عامل دیگری که کریستوا بر آن تأکید داشت تاریخ بود. او معتقد است که تاریخ به ساختار وارد می‌شود و این جریانی است که بینامتنیت رقم می‌زند. هر پاره‌ای از زبان که کریستوا آن را به عنوان متن معرفی می‌کند بینامتنی است و بر این اساس هر زبانی هم قطعاً از منظر کریستوا یک فرآیند بینامتنی است. بینامتنیت به شبکه‌ای از روابط بینامتنی اشاره دارد که به واسطه این شبکه زبان و یا متن حاصل می‌شود، مواجهه با هر گفتار و نوشتاری، به منزله ورود به شبکه‌ای از روابط بینامتنی است که از گذشته تا به عصر حاضر وجود دارد. چنانچه اشاره شد کریستوا در کتاب انقلاب در زبان شاعرانه، اندیشه زبان‌شناختی خود را شرح داده است، اما او این ویژگی را منحصر در زبان و متون شاعرانه ندانسته است و آن را به هر زبان و هر متنی تسری می‌دهد. بنابراین هر زبانی و هر متنی پویا و بینامتنی است، اما بینامتنیت موجب می‌شود تا هر متنی و هر زبانی تاریخی باشد و تحت تأثیر تحولات تاریخ قرار بگیرد. بر این اساس و با توجه به این ذات تاریخی زبان و متن، به‌کارگیری زبان و

مواجهه با متن به منزله ورود به جریان تاریخی است که معنا را تحت تأثیر قرار می‌دهد و به این عنوان معنا نیز تاریخی خواهد بود. چراکه معنا در ارتباط با متون گذشته حاصل می‌شود و بایستی برای دریافت معنای هر متنی به متن پیشین و برای دریافت معنای متن پیشین به متون پیش از آن رجوع کرد. بنابراین هم متن و هم معنا در ارتباط با متون گذشته معنا خواهند یافت و به این معنا متن و معنا هر دو تاریخی هستند.

### ۸. پیامدهای بینامتنیت در زبان دین

بینامتنیت محصول نظریه زبان‌شناسی ژولیا کریستوا است. او در ابتدا اندیشه زبان‌شناسی خود را در خصوص متون ادبی ارائه نمود، اما بعد از او این نظریه زبان‌شناختی در باب همه متون و در همه جریان‌های زبان‌شناختی مورد استفاده قرار گرفت. کریستوا با کوله‌باری از اندیشه و تفکر اروپای شرقی وارد فرانسه‌ای شد که در آستانه تحولات عظیمی به سر می‌برد. ذهن خلاق و نبوغ او موجب شد تا ضمن حفظ تفکرات خود و آشنایی با تفکرات جدید در فرانسه، جریان زبان‌شناسی جدیدی را شکل دهد که حاصلی است از جریان‌های فکری مارکسیستی، فرمالیست روسی، میخائیل باختین، فردینان دو سوسور، هگل، هوسرل، ژان لاکان، زیگموند فروید و رولان بارت. «بینامتنیت» در حقیقت معجونی است از همه این جریان‌های فکری که ذهن خلاق کریستوا تصویرگر آن است. دن استیور در کتاب «فلسفه زبان دینی»، در بخشی از کتاب که به اندیشه پاسا ساختارگرایی می‌پردازد، اشاره‌ای کوتاه به تفکر ژولیا کریستوا دارد. این اشاره کوتاه موجب شد تا بررسی اندیشه کریستوا محور بحث این پژوهش واقع گردد. با شرحی که از اندیشه زبان‌شناختی کریستوا در باب «بینامتنیت» گذشت، اکنون به این نکته خواهیم پرداخت که روایت بینامتنیت کریستوایی چه پاسخی برای مسأله زبان دین، یعنی چگونگی معناداری و یا بی‌معنایی زبان دین خواهد داشت؟ با اتخاذ بینامتنیت می‌توان به نحو معناداری از خداوند سخن گفت؟ اساساً بینامتنیت می‌تواند در حکم یک روش برای فهم معنای زبان و متون دینی به کار آید؟ یا به کارگیری

بینامتنیت و ویژگی‌هایی که کریستوا برای زبان و سوژه در نظر دارد و با تأکید بر اینکه دغدغه اصلی او معنا بوده است، می‌توان به یک معنای واحد، کامل و نهایی رسید؟ و به فرض حصول معنا، وضعیت عینیت فهم زبان دین و متون دینی چگونه خواهد بود؟ با تأکید ویژگی بینامتنی متون، پویایی و فرآوری مداوم متون در جریان بینامتنیت، آیا معنای متن می‌تواند همان معنای نویسنده‌ی متن باشد؟

به‌طور کلی به‌کارگیری بینامتنیت برای فهم معنای زبان دین چه تبعاتی خواهد داشت؟ با بررسی مسأله زبان دین و شناخت اندیشه کریستوا و اصطلاحات خاص پسااختارگرایانه او، اکنون با در نظر گرفتن همه آن اصطلاحات و توضیحات، ورود بینامتنیت کریستوایی را به زبان دین نظاره و تبعات حاصل از آن را استخراج خواهیم کرد. چنانچه اشاره شد، کریستوا با دغدغه حصول معنا، دست به ساختارشکنی می‌زند، چراکه ساختارگرایی معنا را در ارتباط با ساختار صرف در نظر گرفته است. اما معنا در جریان فکری پسااختارگرایی هرگز با ساختار صرف حاصل نخواهد گردید. کریستوا به‌عنوان یکی از سردمداران این جریان فکری بر دو مؤلفه سوژه و تاریخ در کنار ساختار، برای حصول معنا تأکید دارد. چنان‌که پیش‌تر شرح آن گذشت تاریخ در اندیشه کریستوا به‌مثابه متن است و متن به‌عنوان پاره‌ای از زبان در نظر گرفته می‌شود. بنابراین منظور از متن در این توضیحات زبان است. به بیان شفاف‌تر، کریستوا معنا را علاوه بر ساختار، حاصل تلاقی سوژه و زبان می‌داند. اکنون با تکیه بر این دو مؤلفه مهم کریستوایی، که اساس شکل‌گیری بینامتنیت را تشکیل می‌دهد، بحث را در دو محور ذیل تبعات کاربست بینامتنیت در حوزه زبان دین بررسی خواهیم کرد:

۱. با در نظر گرفتن این نکته که معنا حاصل همکاری و پیوند زبان و سوژه است، عینیت فهم معنای گزاره‌های دینی و اساساً زبان دین در دو شکل مکتوب و گفتاری آن به چه نحو خواهد بود؟

۲. بینامتنیت می‌تواند در قامت یک روش امکان فهم معنای زبان دین را فراهم کند؟

### ۹. عینیت فهم معنای زبان دین

برای آغاز بحث همواره باید به دو مؤلفه مهم کریستوا، که بینامتنیت خاص او را شکل داده است، رجوع کنیم: سوژه و زبان. سوژه و زبانی که با یکدیگر رابطه‌ای دوسویه دارند، این روابط دوسویه به نحوی است که این دو عنصر درهم تنیده اند و درک یکی مبتنی بر دیگری است و مطالعه هر کدام بدون وجود آن دیگری ناممکن است. در معرفی سوژه سخن‌گوی کریستوا اشاره شد که او معتقد است که زبان تا به جایی معنا خواهد داشت که در ارتباط با یک موجود زنده باشد. بر این اساس معنای زبان از نظر کریستوا درگرو به‌کارگیری آن توسط یک موجود زنده است، موجود زنده‌ای که کریستوا آن را سوژه سخن‌گو معرفی می‌کند. سوژه سخن‌گو با به‌کارگیری زبان به آن معنا می‌بخشد، پس تا زمانی که سوژه سخن‌گویی در کار نباشد، زبان بدون استفاده و بی‌معنا خواهد بود. اما همین سوژه سخن‌گوی کریستوایی هویت و وجود خود را مرهون زبان است، چراکه سوژه بودن سوژه به واسطه به‌کارگیری زبان شکل گرفته است. کریستوا ابتدا به توضیح ویژگی زبان می‌پردازد، او زبان را حاصل یک فرآیند دلالتی معرفی می‌کند و بر این اساس زبان را یک نظام ایستا و بسته در نظر نمی‌گیرد. چنانچه اشاره شد او به دو بعد زبان توجه دارد که این دو بعد زبان را کردارهای دلالتی آن معرفی می‌کند. او معتقد است که یک زبان برای زبان بودن نیاز به هر دو جنبه آن دارد. امر نشانه‌ای و امر نمادین، دو بعد زبان هستند که کریستوا این دو بعد را غیرقابل انفکاک معرفی می‌کند، اما ارتباط متقابل زبان و سوژه، که همواره مورد تأکید کریستوا قرار دارد، در همین نقطه نمود پیدا خواهد کرد. زبان بدون وجود سوژه بدون استفاده و بی‌معنا خواهد بود و سوژه با به‌کارگیری زبان تبدیل به سوژه می‌شود. بر این اساس سوژه در حقیقت محصول همین فرآیند دلالتی زبان است و به تبع زبان ایستا و بسته نخواهد بود، بلکه همواره پویا است. تأکید کریستوا بر رابطه متقابل زبان

و شکل‌گیری سوژه به‌واسطهٔ به‌کارگیری زبان و محصول فرآیند دلالتی بودن زبان، در حقیقت بیانگر این است که سوژه نیز از دو بعد نشانه‌ای و نمادین ساخته شده است و همچون زبان، نمی‌تواند خالی از یکی از این دو وجه باشد.

اشاره شد که نظریهٔ زبان‌شناسی کریستوا، که منجر به طرح بینامتنیت شده است، در حقیقت تلفیقی است از تفکرات گوناگون. توجه به سوژه و نحوهٔ شکل‌گیری آن در فرآیند دلالتی زبان ایده‌ای است که کریستوا با استفاده از رهیافت روان‌شناسانه لاکان طراحی نموده است. لاکان دورهٔ رشد کودک را به دو دورهٔ خیالی و نمادین تقسیم می‌کند. در دوره نمادین کودک قادر به تشخیص هویت خود از مادر نیست و از قدرت تمیز برخوردار نیست، اما با ورود به دورهٔ نمادین این قدرت تمیز و تفکیک در کودک حاصل می‌شود. کریستوا با اتخاذ این نظریه و طرح آن در زبان‌شناسی خود امر نشانه‌ای را جنبه‌ای از زبان معرفی می‌کند که کودک، همچون کودکی که در اندیشهٔ روان‌شناختی لاکان معرفی می‌شود، قادر به تمیز خود از مادر نیست. در این مرحله کودک از زبان استفاده نمی‌کند و چون از زبان استفاده نمی‌کند هنوز به سوژه تبدیل نشده است. اما بدون استفادهٔ زبان و یادگیری آن با مادر ارتباط برقرار می‌کند. با اصوات و آوایی که تولید می‌کند و آواها و اصواتی که از جانب مادر دریافت می‌کند، نیازهای خود را رفع می‌کند، و معنای اصوات مادر به هنگام لالایی خواندن را درک می‌کند. اشارهٔ کریستوا به این دوران از رشد کودک، که ریشهٔ آن را در کورا می‌داند، به این خاطر است که گوشزد کند که معنا پیش از به‌کارگیری زبان و تحقق سوژه وجود دارد. این معنا ناشی از امر نشانه‌ای زبان است، پس همه معانی از امر نشانه‌ای زبان ناشی می‌شوند که قبل از یادگیری زبان وجود دارد، اما هنگامی که کودک به مرحلهٔ دیگری از رشد وارد می‌شود و زبان را یاد می‌گیرد و به کار می‌بندد همان مرحله‌ای است که دیگر قادر به تمیز خود از مادر است و سوژه شکل گرفته است. در این مرحله کودک وارد جنبه نمادین زبان شده است و سوژه

با هویتی مستقل شکل گرفته است. این فرآیند زبان است که به سوژه شکل می‌دهد و هویت سوژه را می‌سازد و در ادامه راه این سوژه زبان را به کار می‌گیرد، به کمک آن سخن می‌گوید، تفکری را بیان می‌کند و معنا می‌بخشد. چنین سوژه‌ای که حاصل فرآیند دلالتی پویای زبان است و تحت تأثیر کردارهای دلالتی زبان قرار دارد، به هیچ‌وجه یک سوژه ثابت و ایستا و قاطع نخواهد بود، فرآیند دلالتی زبان همواره در جریان است و همواره سوژه‌های متعددی در حال شکل‌گیری هستند که از زمان و مکان خویش متاثرند و چون هر سوژه‌ای حاصل فرآیند دلالتی زبان است و زبان را به کار می‌گیرد، یک سوژه سخن‌گو نامیده می‌شود، سوژه‌ای پویا با سوژکتیویته‌ای که هرگز قاطع و ثابت و ایستا نخواهد بود. برای چنین سوژه‌ای نه نقطه آغازی متصور می‌توان بود و نه نقطه پایانی. این سوژه به تبع زبان همواره در حال زایش است و هیچ مرز و قاعده مشخصی برای این سوژه در نظر گرفته نشده است. بر این اساس «کریستوا ذات ثابتی برای انسان در نظر نمی‌گیرد» (صافیان؛ غیاثوند، ۱۳۹۰، ص ۷۳). چنین سوژه پویایی که سوژکتیویته ثابت و قاطعی نخواهد داشت و متأثر از زبان، زمان و مکان است، سوژه‌ای است که نقشی محوری در بینامتنیت ایفا می‌کند و با به‌کارگیری زبان کاشف معنایی خواهد بود که کریستوا ادعای آن را دارد.

چنانچه در بند سوژه سخن‌گو اشاره شد، سوژه‌ای که کریستوا معرفی می‌کند تمامی تصورات موجود و مرسوم تا به آن روز در مورد «خود» را به هم می‌ریزد، سوژه کریستوایی، سوژه‌ای ناآگاه و غیرمختار است که به واسطه زبان هویت پیدا می‌کند و شکل می‌گیرد و در این روند موجب معناداری زبان می‌شود. اما دریافته‌ایم که این سوژه، که محصول فرآیند دلالتی زبان در رابطه‌ای دوسویه با زبان قرار دارد، بنابراین هیچ‌کدام از این دو عنصر، عناصری کامل و تام نخواهند بود. سوژه و زبان همواره پویا خواهند بود. همواره زبان سوژه جدیدی را شکل خواهد و زبان همواره با سوژه جدیدی معنا خواهد یافت. این

سوژه در هر عصر و هر زمانی با ذهنیت، زمان و مکانی متفاوت از سوژه دیگر، زبان را به کار می‌گیرد و با توجه به همین عوامل به زبانی که سازنده آن است معنا خواهد داد. این سوژه سخن‌گو هر بار زبان را به شکل متفاوتی و با ویژگی‌های متفاوتی به کار می‌گیرد و در حقیقت یک طرف سازنده معنا که کریستوا علاوه بر ساختار بر آن تأکید دارد در چنین وضعیت پویا، سیال و زایایی قرارداد که هر بار زبان را به شکل متفاوتی به کار می‌بندد و هر بار معنای متفاوتی حاصل می‌کند. بر این اساس که سوژه و زبان آغاز و پایانی ندارند و همواره سیال‌اند، معنا نیز همواره سیال و بی‌انتها خواهد بود و وحدت معنایی در کار نخواهد بود. از آنجایی که کریستوا تأکید دارد معنا حاصل پیوند دو عنصر زبان و سوژه است، حین بررسی سوژه به زبان نیز پرداختیم، چراکه اساساً رابطه دوسویه این دو موجب می‌شود تا حین بررسی سوژه به زبان نیز پردازیم. اما نظریه زبان‌شناسی کریستوا یا همان بینامتنیت برای بررسی متون ادبی طرح گردیده بود که به همه متون سرایت داده شد و از نظر او هر متنی دارای ویژگی بینامتنی است. اساساً متن به عنوان پاره‌ای از زبان مورد بررسی کریستوا واقع می‌شود و بر این اساس تمام ملاحظات زبان‌شناختی وی به عرصه متن ورود پیدا می‌کند.

یکی دیگر از جنبه‌هایی که تلفیقی بودن بینامتنیت خاص کریستوایی را اثبات می‌کند، تأثیر او از اندیشه میخائیل باختین بود، اشاره شد که او از مکالمه‌گرایی متون باختین استفاده کرده و بینامتنیت خاص خود را ارائه نموده است. کریستوا نیز با تعیین ذاتی مکالمه‌گرایانه برای متون، آشکار می‌سازد که همواره قائل به ارتباط میان متون است. او هر متنی را در ارتباط با متون دیگر می‌داند و معتقد است متون در یک فرآیند تولیدی، که به زعم او تخریبی و سازنده است، بازنویسی می‌شوند. در چنین شرایطی و با توجه به این ویژگی بینامتنی متون، هنگامی که با یک متن مواجه می‌شویم در حقیقت با روابط بینامتنی متعددی مواجه خواهیم بود که از گذشته تا به امروز با یکدیگر در ارتباط بوده‌اند و متن حاضر را

بازنویسی نموده‌اند. بر این اساس یک خواننده در زمان حاضر نه با یک متن، که با شبکه‌ای از متون مواجه است. بنابراین با این ویژگی بینامتنیت متون و ارتباط گسترده متون در شبکه‌ای از روابط بینامتنی، نمی‌توان گفت متن اصیل و واحدی وجود دارد، چراکه یک متن همواره در ارتباط با متون بی‌شمار است. بنابراین نتیجه‌ای که از بینامتنی بودن متون حاصل خواهد شد، این است که زبانی واحد و اصیل وجود نخواهد داشت چراکه متن به‌عنوان پاره‌ای از زبان است و ویژگی بینامتنی در زبان نیز وجود دارد. بر این اساس متن اصیل، واحد، کامل و نهایی در کار نخواهد بود.

این ویژگی متن به بطن همه متون از جمله متون دینی نیز سرایت خواهد کرد و مطابق نظریه کریستوا می‌توان گفت، متون دینی نیز از ویژگی بینامتنیت مستثنا نخواهند بود. متن دینی که همان زبان دینی است با ویژگی بینامتن بودن، متن اصیلی نخواهد بود، چراکه متن به‌واسطه ویژگی بینامتن بودن همواره در حال تولید و بازسازی خواهد بود و همچون سوژه و زبان، هیچ آغاز و انجامی برای متن قابل‌تصور نیست. متن در یک فرآیند زایا و پویا همواره در حال شکل‌گیری است. با این ویژگی متن دینی از اصالت، قطعیت و تمامیت برخوردار نخواهد بود.

بنابراین به دو مؤلفه کریستوا رجوع خواهیم کرد که حصول معنا در گرو همکاری سوژه و زبان خواهد بود. مواجهه سوژه به‌عنوان محصول فرآیند دلالتی زبان، که بر ساخته و تحت تأثیر کردارهای دلالتی آن است، با ویژگی پویایی و زایایی و ذهنیتی که از قطعیت و ثبات برخوردار نیست، با متن به‌عنوان پاره‌ای از زبان با همان ویژگی پویایی زبان و ویژگی بینامتنیت و ذات مکالمه‌گرایانه به چه نحو خواهد بود؟ معنا در این مواجهه چگونه به قطعیت و نهایت خواهد رسید؟

سوژه کریستوایی به دلیل اینکه سوژه‌ای سخن‌گو است و در هر لحظه و برهه از زمان در حال زایش و شکل‌گیری است و رمز مشخصی برای او در نظر گرفته نمی‌شود. با یک

سوئزکتیویته پویا با متنی مواجه می‌شود که آن متن در ارتباط با بی‌شمار متون قرار دارد، که از گذشته تا همان لحظه ای که متن در مواجهه با سوژه قرار گرفته است. این متن از آن جهت که پاره‌ای از زبان و در حقیقت خود زبان است، تا وقتی که به واسطه این سوژه به کار رفته گرفته نشود معنایی نخواهد داشت، اما هنگامی که سوژه سخن گو متن را به کار بگیرد، یعنی به مطالعه متن پردازد، در این لحظه معنا شکل خواهد گرفت. بنابراین در قدم اول این مواجهه سوژه سخن گو با متن است که معنا را خلق می‌کند، اما از آنجایی که متن حاصل فرآیندی تولیدی از سوی کریستوا معرفی شده است که در اثر تخریب و بازسازی، دوباره تألیف می‌گردد، بر این اساس یک متن هنگامی که توسط سوژه سخن گو به کار گرفته شده و سوژه در حال مطالعه آن متن است. در حقیقت سوژه سخن گو وارد شبکه‌ای از روابط میان متنی شده است و در حال بازسازی متن جدید خواهد بود، چراکه سوژه سخن گو پویا، زایا و در فرآیند است و ذهنیتی متفاوت از سوژه سخن گویی دارد که خواننده قبلی متن بوده است. متن هنگامی که توسط خواننده مطالعه می‌گردد. با توجه به روابط بینامتنی که در متن وجود دارد و با توجه به زمینه فکری، پیش‌فرض‌ها، عوامل اجتماعی و تاریخی و تجربیات گوناگونی که در خواننده متن در آن لحظه وجود دارد، متن هر لحظه در حال تخریب و بازسازی و تألیف دوباره خواهد بود. پس متن جدیدی توسط خواننده جدید در حال تولید است. بنابراین در هر لحظه و در هر خوانش و مواجهه با متن، یک متن جدید در حال شکل‌گیری و بازتولید است. از این جهت متن همواره در حال زایش و پویا است در چنین شرایطی و در مواجهه سوژه و متن که همواره پویا و در حال شکل‌گیری و بازسازی هستند، متن از اصالت برخوردار نخواهد بود. هر سوژه‌ای خالق متن جدیدی خواهد بود و این تکثر متن و عدم توقف جریان تولید متن با توجه به تام و تمام نبودن سوژه حاصلی جز عدم حصول معنای قطعی و نهایی نخواهد داشت.

باید توجه داشت که با در نظر گرفتن چنین شرایطی که در سوژه و متن وجود دارد بینامتنیت هرگز نمی‌تواند ادعا کند که موفق به کشف معنای صحیح و درستی از زبان و متون دینی شده است، چراکه اساساً فرض تحقق یک معنای ثابت و قاطع با این ویژگی بینامتنیت و مؤلفه‌های مدنظر کریستوا باطل خواهد بود. معنا همواره به سبب ذات پویای زبان و سوژه در حال زایش است و نهایی برای آن در نظر گرفته نمی‌شود. تأکید کریستوا بر سوژه و زبان در تحقق معنا و در مواجهه با متن به‌عنوان شکلی از زبان نکته دیگری را نیز متذکر خواهد شد، کریستوا زبان را با کاربرست آن توسط سوژه معنادار می‌داند. این سوژه همان خواننده متن است و متن با خوانش به معنا خواهد رسید و چنان‌که گذشت خواننده متنی که کریستوا بر او تأکید دارد در حقیقت با خوانش متن، هم متن را بازنویسی می‌کند و هم به متن معنا می‌دهد. بنابراین با کاربرست بینامتنیت به‌عنوان فهم معنای زبان و متون، همواره معنایی مدنظر است که توسط سوژه سخن‌گو حاصل می‌شود، نه مؤلفی که متن را برای نخستین بار خلق کرده است. در چنین شرایطی است که کریستوا به تبع رولان بارت مرگ مؤلف را بیان می‌کند و تنها چیزی که در جریان حصول معنا به‌واسطه ویژگی بینامتنیت متون و پویایی سوژه خالی از اهمیت است معنای موردنظر مؤلف است.

متن به‌حکم زبان بودن در هر لحظه از تاریخ توسط یک سوژه سخن‌گو در زمانی متفاوت، مکانی متفاوت و ذهنیتی متفاوت از سوژه سخن‌گوی قبلی به کار گرفته می‌شود و در حقیقت به خوانش درخواهد آمد. این مواجهه سوژه و متن شکل جدیدی از بینامتنیت را رقم خواهد زد که به بازنویسی متن جدیدی منجر خواهد شد. خواننده متن در حکم مؤلف جدید متن جدید خواهد بود که البته شرایط بادوامی نخواهد بود، چراکه هر لحظه سوژه سخن‌گوی دیگری در حال خوانش متن پیشین و بازسازی متن جدید و شکل‌گیری معنای جدید است. پس مؤلف متن هرگز نقشی تعیین‌کننده در معنای متن نخواهد داشت. اما اشاره شد که خواننده‌ای که کریستوا از آن سخن می‌گوید، همان سوژه سخن‌گو است که

به واسطهٔ زبان شکل گرفته و با به کارگیری زبان هویت یافته و موجب معناداری زبان می‌شود، سوژه‌ای که تحت تأثیر وجه نشانه‌ای زبان قرار دارد و همواره پویاست. در حقیقت خوانندهٔ مدنظر کریستوا، که قرار است به متن و زبان معنا دهد، سوژه‌ای سخن‌گو است که از ویژگی پویایی برخوردار است. در اثر این پویایی سوژکتیویته‌ای ثابت وجود نخواهد داشت، چنین سوژه پویایی که همواره در فرآیند قرار دارد با سوژکتیویته‌ای پویا که از قاطعیت برخوردار نیست، همواره در مواجهه با متن خوانشی متفاوت از خواننده دیگر ارائه خواهد داد. در اثر این خوانش جدید معنای جدیدی حاصل خواهد شد. پس حاصل مواجههٔ زبان پویا، سوژهٔ پویا چیزی جز معنای پویا نخواهد بود. معنا در چنین وضعیتی همواره در حال زایش است و معنای هر زبانی متفاوت از زبان دیگری است. بنابراین فرآیند حصول معنا یک فرآیند همیشگی و در جریان است. بر این اساس هیچ معنای اصیل و قاطعی وجود نخواهد داشت. چرا که معنا همواره حاصل تلاقی سوژه و زبان است، سوژه‌ای که پویا است و قطعیتی در آن وجود ندارد. معنا در هر سوژه‌ای متفاوت از سوژه دیگر خواهد بود. سوژه‌های کریستوایی تا حد بسیار زیادی تحت تأثیر دو وجه فرآیند دلالتی زبان قرار دارند، وجه نمادین و وجه نشانه‌ای که او این دو وجه را کردارهای دلالتی زبان می‌نامد. چنانچه گذشت او معنا را حاصل وجه نشانه‌ای زبان می‌داند که از قطعیت و دلالت حاصل نمی‌شوند.

معنا در این وجه زبان تحت تأثیر عواطف بیان می‌شود، بنابراین بینامتنیتی که بر این وجه زبان و سوژهٔ پویا تأکید دارد و معنا را چیزی فرازبانی معرفی می‌کند، همواره بر معنایی در حال زایش تأکید دارد. پس هر زبان با در نظر گرفتن ویژگی بینامتنی زبانی فاقد معنای اصیل، واحد و قطعی خواهد بود. اما نکتهٔ دیگری که با بینامتنیت کریستوایی حاصل خواهد شد، تاریخ‌مند بودن معنا است. کریستوا تأکید دارد که بینامتنیت تاریخ را به ساختارگرایی وارد کرده است. بر این اساس هر زبانی و هر متنی بنا به بینامتنیت بودن آن

متن و در ارتباط با شبکه‌ای از متون، تاریخی خواهد بود، چراکه یک زبان در هر عصر و تاریخی توسط سوژه‌ای به کار گرفته خواهد شد.

چنانچه شرح آن گذشت، فرآیند شکل‌گیری سوژه و زبان یک فرآیند بی‌نهایت است که به شکل‌گیری بی‌شمار سوژه و بی‌شمار معنا منجر خواهد شد. قطعاً چنین ویژگی پویا و سیالی در زبان و سوژه منجر خواهد شد تا زبان یا متن توسط سوژه‌های بی‌شماری در تاریخ مورد استفاده قرار گیرد. بنابراین هر متن و هر زبانی که توسط یک سوژه سخن‌گو به کار گرفته می‌شود، شکل متفاوتی از سوژه دیگری است که در هر قرن و عصر دیگری به کار گرفته شده است و به تبع آن معنا در هر عصر و زمانی متفاوت خواهد بود. معنای حاصل شده در دویست سال گذشته قطعاً متفاوت از معنایی است که سوژه سخن‌گو با به‌کارگیری زبان دویست سال بعد حاصل خواهد نمود. با این ویژگی هر زبان، هر متن، هر سوژه و هر معنایی تاریخی است و منحصر و ایستا در یک عصر و زمان نخواهد بود، چراکه همواره سوژه و زبان در حال زایش‌اند و همواره سوژه هر عصری متفاوت از سوژه عصر دیگر زبان را به کار می‌گیرد و به معنا نائل می‌شود.

در چنین وضعیتی یقیناً گزاره‌ای همچون «خداوند مهربان است» دارای معنای واحدی نخواهد بود، چراکه هر زبانی و هر سوژه‌ای پویا است. چنین گزاره‌ای با توجه به ذهنیت هر سوژه‌ای با تمام ویژگی‌های متفاوت از سوژه دیگری معنا خواهد یافت. چنانچه اگر سوژه‌ای در زندگی به‌هیچ‌وجه نشانی از مهربانی خداوند دریافت نکرده باشد، چنین گزاره‌ای را اساساً فاقد معنا خواهد یافت و همین گزاره در ارتباط با سوژه دیگری که مهربانی خداوند را لمس کرده است کاملاً معنادار خواهد بود. این تفاوت معنا در هر لحظه و هر سوژه امکان وجود یک معنایی قاطع را از بین خواهد برد و از آنجایی که در بینامتنیت معنا همواره در حال زایش است، پس هیچ معنای قاطعی در کار نخواهد بود. همه این نتایجی که با در نظرگیری دو مؤلفه سوژه سخن‌گو و زبان، که برای حصول معنا مورد

تأکید کریستوا قرار دارد و منجر به شکل‌گیری بینامتنیت خاص او گردیده است، می‌توان گفت، بینامتنیت با توجه به پویایی سوژه و زبان نخواهد توانست زبانی اصیل و واحد را برای به‌کارگیری سوژه معرفی می‌کند، چراکه اساساً سوژه سخن‌گوی کریستوایی، که محصول فرآیند پویا و دلالتی زبان است، سوژه‌ای پویا و در حال زایش است و هر بار سوژه متفاوتی زبان را به نحو متفاوتی به‌کار می‌بندد و معنای متفاوتی حاصل می‌شود. پویایی زبان و رابطهٔ دوسویهٔ زبان با سوژه سخن‌گو که از عدم ثبات و قطعیت در سوژکتیویته برخوردار است، قطعاً معنای واحد، قطعی، کامل و ثابتی به دست نخواهد داد. همچنین ویژگی بینامتنی متون و روابط بینامتنی متعدد میان متون و زبانی و پویایی متون که فرآیندی بی‌نهایت است، هیچ متنی قاطع، تام، اصیل و ثابت نخواهد بود. در نتیجه معنای هیچ متنی نیز تام، اصیل، ثابت و قطعی نخواهد بود. چراکه هر باره یک سوژه پویا با زبانی پویا در ارتباط است و این همکاری معنای جدیدی حاصل می‌کند. چون معنای حاصل شده توسط زبان و یک متن دیگر متفاوت است، بر این اساس هیچ معنای قاطع و کاملی در کار نخواهد بود که در همه اعصار و قرون برای همگان به یک نحو قابل فهم باشد. واژه‌ها در هر عصری برای هر سوژه‌ای معنایی متفاوت از سوژه دیگر دارد. این تاریخ‌مندی معنا و عدم اصالت، تمامیت و قاطعیت معنا منجر می‌شود تا معنایی که حاصل می‌شود یک معنای فاقد عینیت باشد و فهم آن را برای همگان و به نحو واحد فراهم نکند. بنابراین بینامتنیت نمی‌تواند معنایی واحد از مهربانی خداوند ارائه بدهد، چراکه گزارهٔ مهربانی خداوند همواره توسط سوژه و زبان پویا و بی‌نهایتی، که کریستوا در بینامتنیت معرفی می‌کند، در هر عصری و در هر برهه از زمانی به نحو متفاوتی معنا خواهد داشت. این تکرر، تعدد و پویایی معنا هیچ معنایی واحد برای درک مهربانی خداوند برای همهٔ زمان‌ها و مکان‌ها ارائه نخواهد کرد.

بر این اساس بینامتنیت نمی‌تواند ادعا کند که معنای حاصل شده از همکاری زبان و سوژه، معنای درست و یا نادرستی است، چراکه اساساً با تکیه بر ویژگی‌هایی که برای زبان و سوژه تعریف شده است امکان تحقق معنای واحد و تمام و نهایی نیز وجود نخواهد داشت. و اساساً آنچه در بینامتنیت رقم می‌خورد عدم نهایت برای معنا است که البته با بی‌معنایی تفاوت چندانی نخواهد داشت. این بی‌نهایت بودن معنا و زایش معنا هرگز نخواهد توانست به یک معنای واحد و اصیل و قاطع منجر گردد که دارای عینیت باشد و برای همگان قابل فهم باشد. در واقع کریستوا با تأکید بر ذهنیت سوژه سخن‌گوی پویا و بی‌نهایت در تحقق معنا به‌طور مستقیم، عینیت زبان و معنا را مورد هجمه قرار داده است.

#### ۱۰. رد بینامتنیت به‌عنوان روش

اما محور دیگر بحث در باب ورود بینامتنیت به وادی زبان دین این نکته است که آیا می‌توان بینامتنیت را در قامت یک روش برای حصول معنای متن به کار گرفت؟ در پاسخ به این مساله لازم است بار دیگر به روایت کریستوایی بینامتنیت با تمامی اصطلاحات و مؤلفه‌های خاص پسا‌ساختارگرایانه و تبعات آن رجوع نماییم. اشاره شد که اساساً حصول معنا در نظر کریستوا تنها در انحصار ساختار صرف نخواهد بود. معنا حاصل همکاری زبان و سوژه در کنار ساختار است. اما با بررسی چگونگی وضعیت زبان و سوژه دریافتیم که کریستوا قائل به یک رابطه دوسویه میان این دو مؤلفه است. زبان معناداری خود را مرهون ارتباط با سوژه است و سوژه اساساً با کار بست زبان سوژه خواهد بود. همچنین ضمن شناخت این رابطه دوسویه دریافتیم که کریستوا زبان را بعنوان یک فرآیند معرفی می‌کند، یک فرآیند دلالتی پویا و در جریان که از دو بعد امر نشانه‌ای و امر نمادین تشکیل شده است و همه معانی زبان از بعد نشانه‌ای آن شکل می‌گیرد، اما با تأکید بر رابطه متقابل سوژه و زبان و تحقق معنای زبان به‌واسطه سوژه، کریستوا سوژه را نیز محصول فرآیند دلالتی زبان معرفی می‌کند. سوژه به‌واسطه به‌کارگیری زبان سخن می‌گوید، می‌نویسد و چیزی را

بیان می‌کند. بنابراین سوژه کریستوایی یک موجود زنده سخن‌گو است که پویا است و در فرآیند قرار دارد. با شناخت وضعیت پویا و متغیر زبان و سوژه نتیجه خواهیم گرفت معنایی که کریستوا آن را حاصل همکاری این دو مؤلفه می‌داند، اساساً نمی‌تواند معنای واحد و قاطعی باشد. معنای حاصل شده از دو مؤلفه پویای زبان و سوژه قطعاً پویا و متغیر خواهد بود. با توجه به وضعیت پویای زبان و سوژه، متن به‌عنوان شکلی از زبان نیز از وضعیتی پویا برخوردار خواهد بود. این پویایی زبان و سوژه است که اساساً کریستوا را به طرح اصطلاح بینامتنیت رهنمون ساخته است. متن به‌عنوان شکلی از زبان و در نتیجه تلفیق اندیشه باختین، سوسور و رولان بارت از سوی کریستوا بینامتنی معرفی می‌شود، چرا که متون همواره با یکدیگر در مکالمه‌اند و متن جدید حاصل جذب و دگرگونی متون پیشین است. بر اساس ذات رابطه بنیاد زبان، متون همواره در ارتباط با دیگر متون قرار دارند و در آخر متن حاصل یک فرآوری و تولید مداوم است، چراکه اساساً زبان در نظر کریستوا با ارتباط با یک موجود زنده معنادار است و متن به‌عنوان شکلی از زبان قطعاً به‌واسطه خوانش یک موجود زنده معنا خواهد یافت و در غیر این صورت پوچ و بی‌معنا خواهد بود. اما خواننده از آنجایی که یک موجود زنده است، خواننده ثابتی نخواهد بود. یک متن به‌واسطه بی‌شمار خواننده مطالعه خواهد شد و در هر خوانش این خواننده است که با ذهنیت، موقعیت تاریخی، اجتماعی و روانی خود در حال خوانش متن یا در حقیقت بازنویسی و کشف معنای متن است. بر این اساس آنچه اهمیت خواهد داشت معنایی است که مد نظر سوژه سخن‌گوی کریستوایی است، نه مراد نویسنده متن، چرا که اساساً نویسنده اصلی متن در این مواجهه هر باره سوژه با متن مفقود خواهد شد و طی این مواجهه هر باره هر سوژه یا خواننده جدید متن در حکم یک نویسنده جدید خواهد بود که معنای تازه‌ای را حاصل خواهد کرد. بنابراین هر بار مواجهه متن و سوژه به معنای شکل‌گیری یک بینامتنیت جدید، تولید متن جدید، مؤلف جدید و معنای جدید خواهد بود. در چنین

موقعیتی هیچ اصالت و نهایی نمی‌توان برای متن، سوژه و معنا در نظر گرفت که در نهایت با چنین وضعیتی در عدم تحقق معنای واحد از سوی زبان، متن و سوژه می‌توان گفت بینامتنیت چه در زبان و چه در متن قادر به کشف یک معنای واحد نخواهد بود. معنایی که بتواند در هر برهه از تاریخ برای همگان به‌طور یکسان قابل فهم باشد و بدین نحو عینیت معنایی که مد نظر است با کاربست بینامتنیت به دست نخواهد آمد. بینامتنیت کریستوایی تأکید بسیاری بر سوژه دارد، سوژه‌ای سخن‌گو که با به‌کارگیری زبان شکل می‌گیرد، سوژه‌ای سخن‌گو و زنده و متأثر از زبان، زمان و روان. چنین سوژه‌ای هرگز ایستا نخواهد بود، بلکه همواره در حال شکل‌گیری و تولید است چراکه محصول زبان است. هر بار که یک موجود زنده زبان را به کار می‌گیرد، یک سوژه جدید با ویژگی‌های جدیدی خلق می‌شود چرا که ذهنیت هر سوژه با ذهنیت سوژه دیگر متفاوت است. کریستوا تأکید دارد که سوژه سخن‌گویی که محصول زبان است نیز از دو بعد نشانه‌ای و نمادین تشکیل شده و هیچ سوژه‌ای خالی از این دو بعد نیست یا این‌گونه نیست که یک بعد در یک سوژه با شدت یا ضعف وجود داشته باشد. هر سوژه‌ای متشکل از هر دو بعد زبان است و از آنجایی که هر سوژه دوران کودکی را سپری کرده و معنا را پیش از یادگیری و به‌کارگیری زبان در کورا با آواها و طنین‌ها درک کرده است و حتی در دوره به‌کارگیری زبان نیز از بعد نشانه‌ای آن بی‌بهره نبوده است. پس هیچ سوژه‌ای نمی‌تواند خالی از دو بعد زبان وجود داشته باشد و تبدیل به سوژه شود و در صورت فقدان یکی از این دو بعد، نه سوژه خواهد بود و نه معنایی را درک خواهد کرد. اما چنین سوژه‌ای قطعاً پویا است و قطعاً مرز و نهایی برای شکل‌گیری سوژه وجود نخواهد داشت. یک سوژه می‌تواند زبان را به نحو متفاوتی از سوژه دیگر به کار ببندد، چراکه اساساً سوژکتیویته در چنین سوژه سخن‌گو و پویایی قاطع و ثابت نیست، کاربست متفاوت زبان در حقیقت یعنی شکل‌گیری یک بینامتنیت جدید و تحقق یک زبان و معنای جدید. بنابراین در چنین وضعیتی می‌توان ادعا

کرد که به ازای هر سوژه یک بینامتنیت محقق خواهد شد که معنایی متفاوت از دیگری حاصل خواهد کرد. بر این اساس بینامتنیت نمی‌تواند به‌عنوان یک روش واحد قد علم نماید و ادعا کند می‌تواند با ارائه یک روش واحد، معنا را کشف کند.

در یک نگاه اجمالی می‌توان گفت بینامتنیت قادر نخواهد بود معنایی نهایی، واحد، عینی و غیر تاریخی ارائه نماید، چراکه اساساً مؤلفه‌هایی که کریستوا در کنار ساختار معرفی می‌کند یعنی زبان و سوژه مؤلفه‌هایی پویا، زمان‌مند، متغیر و بی‌نهایت‌اند که موجب عدم وحدت، اصالت، نهایت و عینیت معنا خواهند شد. با این بیان بینامتنیت نمی‌تواند یک مجموعه قواعد و قوانین محکم و روشن برای حصول معنا ارائه نماید. همه مؤلفه‌های بینامتنیت در حال تکرار و تعدد قرار دارند و مرز مشخصی برای هیچ‌کدام از آن دو نمی‌توان تصور کرد. این وحدت معنا است که موجب درک و دریافت آن خواهد شد و به یک جریان، حکم روش و اعتبار خواهد بخشید. بینامتنیت به روایت کریستوا و علیرغم ادعای آن بر دغدغه حصول معنا نخواهد توانست یک معنای واحد و نهایی از زبان و متن حاصل نماید. همین موجب خواهد شد تا بینامتنیت در قامت یک روش نه تنها در وادی زبان دین، بلکه در وادی هیچ‌زبانی نتواند به‌عنوان یک روش به کار گرفته شود. بینامتنیت کریستوایی به‌عنوان یک ملاحظه، تنها به ذات مکالمه‌گر متون و روابط میان متون اشاره دارد و کاربرد این نظریه به‌عنوان یک روش نیازمند مطالعه دقیق و کشف مراد کریستوا از بینامتنیت است.

### ۱۱. نتیجه‌گیری

با بررسی اندیشه کریستوا و تأکید او بر دو مؤلفه زبان و سوژه و عدم اکتفا بر ساختار محض، دریافتیم که او معنا را در کنار ساختار، حاصل همکاری زبان و سوژه می‌داند. زبان از منظر کریستوا به‌عنوان یک فرآیند دلالتی معرفی می‌گردد که از دو وجه نشانه‌ای و نمادین شکل می‌گیرد و تا زمانی که زبان در ارتباط با یک موجود زنده یا همان سوژه

سخن‌گو باشد، معنادار خواهد بود. او ضمن تأکید بر رابطه دوسویه زبان و سوژه بر تفکیک‌ناپذیری این دو نیز اصرار می‌ورزد و معتقد است زبان با به‌کارگیری سوژه معنا خواهد یافت و سوژه نیز با به‌کارگیری زبان است که هویت خواهد یافت. بر این اساس سوژه سخن‌گو محصول فرآیند دلالتی زبان است و همچون زبان از دو بعد نشانه‌ای و نمادین تشکیل شده است. تأکید کریستوا بر این رابطه دوسویه و تفکیک‌ناپذیر یعنی، سوژه سخن‌گو همچون زبان پویا و سیال است و به تعبیر کریستوا در فرآیند قرار دارد. در چنین وضعیتی سوژه سخن‌گو با توجه به پویایی و عدم قطعیت و ثبات ذهنیت، هر بار زبان را به نحو متفاوتی به کار خواهد بست و معنایی متفاوت از معنای پیشین حاصل خواهد شد. همچنین با در نظر گرفتن این نکته که متن به‌عنوان پاره‌ای، زبان از دید کریستوا دارای ذاتی بینامتنی است و همواره در حال زایش است، تلاقی سوژه و متن به‌عنوان شکلی از زبان نیز همواره پویایی معنا را در بر خواهد داشت. پویایی زبان، متن، سوژه و معنا در بینامتنیت کریستوا نتایجی در بر خواهد داشت که در ذیل به آن اشاره خواهیم کرد:

- عدم اصالت زبان و متن،
  - عدم حصول معنایی واحد، کامل و قطعی،
  - تاریخ‌مندی فهم معنای زبان دین،
  - عدم عینیت زبان و معنا.
- با توجه به چنین نتایجی، می‌توان گفت ورود بینامتنیت به حوزه زبان دین با در نظر گرفتن ویژگی‌های دو مؤلفه زبان و سوژه کریستوایی تبعات ذیل را در بر خواهد داشت:
- عدم عینیت فهم معنای زبان دینی برای همگان در برهه‌ای از زمان،
  - رد بینامتنیت در قامت یک روش برای کشف معنای زبان و متون دینی.

## منابع

- افلاطون (۱۳۹۸)، دوره آثار افلاطون، ترجمه محمدحسن لطفی، رضا کاویانی، تهران، انتشارات خوارزمی.
- آلن، گراهام (۱۳۸۵)، بینامتنیت، ترجمه پیام یزدان جو، تهران، نشر مرکز.
- برت، استل (۱۳۹۷) ف کریستوا در قابی دیگر، ترجمه مهرداد پارسا، تهران، نشر شوند.
- صافیان، محمدجواد؛ غیاثوند، مهدی (۱۳۹۰)، «هرمنوتیک گادامری و تأویل بینامتنی»، نشریه ذهن، ش ۴۸، صص ۵۱-۷۸.
- غیاثوند، مهدی (۱۳۹۲)، «سیمای تأویل در آینه بینامتنیت کریستوایی»، نشریه حکمت و فلسفه، ش ۳، صص ۹۷-۱۱۴.
- کریستوا، ژولیا (۱۳۸۹)، فردیت اشتراکی، ترجمه مهرداد پارسا، تهران، نشر روزبهان.
- مک آفی، نوئل (۱۳۹۲)، ژولیا کریستوا، ترجمه مهرداد پارسا، تهران، نشر مرکز.
- Kristeva, Julia (1974), *La révolution du langage poétique*, Seuil, Paris.
- Kristeva, Julia (1981), *Sémiotikè-Recherches Pour une Sémanalyse*, Le Langage cet inconnu Points Essais.
- Kristeva, Julia (1984), *Revolution in Poetic Language*, Columbia University Press.
- Moi, Toril (1986), *The Kristeva Reader*, New York, Columbia University Press.

۳۸ / دوفصلنامه علمی پژوهش‌های مابعدالطبیعی / سال سوم / شماره ۴ / پاییز و زمستان ۱۴۰۱